

بازتاب باورهای نجومی در خمسهٔ خواجوی کرمانی

محمدرضا صرفی*

راضیه افاضل**

چکیده

ایرانیان در گذشته، مانند بیشتر اقوام، خورشید و اختران را با تأمل و اندیشه می‌نگریستند. به این علت، دربارهٔ آسمان - که بخشی از فرهنگ و اساطیر را تشکیل می‌دهد - باورها و تفکراتی به ادبیات راه پیدا کرد و ادیبان فارسی‌زبان کم‌وبیش با علم نجوم آشنا شدند و اصطلاحات و تعبیرهای این دانش را وارد شعر و نثر کردند، تا جایی که نام ستارگان، سیارات، صورت‌های فلکی، ... و گرایش‌های ذهنی عامه دربارهٔ آنها، سراسر ادب فارسی را فرا گرفت و زیباترین تعبیرها، افسانه‌ها و صورت‌های خیالی را آفرید. در این مقاله، ابتدا علم احکام نجوم و باورهای شکل‌گرفته پیرامون آن، در خمسهٔ خواجو به شیوهٔ کتابخانه‌ای بررسی شده و سپس، به روش تحلیلی - توصیفی به‌نگارش درآمده است.

کلیدواژه‌ها: خواجو، خمسه، نجوم، باورها، افلاک.

مقدمه

پیشینیان، افلاک را در آفرینش، رشد و سرانجام، مرگ آدمی و نیز تیره‌بختی و خوشبختی و هرآنچه به او مربوط می‌شده، مؤثر می‌دانستند. آنچه بیشتر برای پیشینیان جالب بود، آن قسمت از علم ستاره‌شناسی است که به استخراج احکام و تأثیر آن در سرنوشت آدمیان مربوط است و به آن «تنجیم» یا «علم احکام نجوم» (Asrtology) گفتند و آن، با علم نجوم

* استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول) m_sarfi@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۱۱، تاریخ پذیرش: ۸۹/۷/۲۸

(Astronomy) که علمی است که در آن حرکات ستارگان بررسی می‌شود و برای تقویم و گاهشماری به کار می‌رود، تفاوت دارد. (حلی، ۱۳۷۸: ۱۲)

«نجوم احکامی» شیوه‌ای در غیبگویی و فال‌بینی است و بر این اصل استوار است که ستارگان و سیارات بر اجسام زمینی و سرنوشت افراد و اقوام تأثیر دارند. امروزه اختربینی در شمار علوم به حساب نمی‌آید و یا آن را علم کاذب می‌شمارند و کاملاً مخالف نظریه‌ها و یافته‌های دانش نوین می‌دانند:

تا انقلاب کوپرنیکی، درسه‌شانزدهم میلادی، معمولاً دو دانش اخترشناسی و اختربینی با یکدیگر همراه بودند و در بسیاری موارد آنها را به جای یکدیگر به کار می‌بردند. (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۴۸)

ستاره‌شناسی، در گذشته در ایران، ارزش و اهمیت بسیار داشته است و استفاده از منجمان در میان درباریان و خانواده‌های متمکن برای تعیین وقت و سعد و نحس ایام و... بسیار شایع بوده، به طوری که علم ستاره‌شناسی قسمتی از اطلاعات مهم هر موبد و روحانی دینی محسوب می‌شده است. بدین سبب بود که به روایت شاهنامه: «شاهی چون خسرو پرویز، شبانه روز خود را چهار بهر می‌کرد: بهری را به نیایش، بهری را به شادخواری، بهری را به شنیدن سخن دانایان و موبدان و بهری را نیز به استماع قول اخترشناسان اختصاص می‌داد.» (سرامی، ۱۳۳۸: ۵۵۰) از سوی دیگر، «در برابر هر دانش رسمی امروزی، یک دانش عامیانه نیز در بین مردم رواج داشته است و حتی در روزگار گذشته، جنبه وهمی و خرافی بعضی علوم برجسته معقول و علمی آن می‌چربیده است و بعضی دانش‌ها (مانند علم احکام نجوم) یکسره بر موهومات و خرافات بوده است.» (محبوب، ۱۳۸۲: ج ۱/ ۱۳۷)

«نجوم احکامی» در گذشته، نوعی علم در شناخت حالات، ویژگی‌ها و تأثیرات سیارات و کواکب بوده است که به مرور زمان در میان عامه نیز جایی برای خود یافت و باورهای پیرامون بعضی از قسمت‌های این علم شکل گرفت. گذشتگان چون در برابر سؤالات خود و اتفاقاتی که پیش می‌آمد، جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌یافتند، سعی می‌کردند با ربط دادن برخی از آنها به آسمان و احکام نجوم، برایشان توجیهی بیابند.

با تمامی اینها «نجوم احکامی» خود مقدمه‌ای برای دستیابی به علم نجوم شد و «نجوم احکامی» و باورهای پیرامون آن توسط عالمان نجومی بزرگی مانند ابوریحان بیرونی که خود به آن اعتقاد نداشتند، به مرور زمان از اذهان زدوده شد.

در این مقاله سعی شده است به جایگاه نجوم قدیم در باورگذشتگان توجه شود و جنبه‌هایی از باورهای اساطیری و خرافی «نجوم احکامی» در خمسه خواجه‌سمرقانی مورد بررسی قرار گیرد.

در این پژوهش، به منظور رعایت اختصار، برای هر یک از شواهد برگرفته از منظومه‌های خواجه، از علائم اختصاری به قرار زیر استفاده کرده‌ایم:

ر=روضه‌الانوار، و=گوهرنامه، ک=کمال‌نامه، گ=گل و نوروز، ه=همای و همایون.

۱. حضور منجمان در دربار

منجمان افرادی بودند که در دربار شاهان دارای نفوذ و اهمیت بسیار بودند. حضور آنها در دربارها برای پیشرفت و تکامل بخشیدن به علم نجوم بوده، بلکه بیشتر برای آگاه کردن درباریان از امور مربوط به غیب و تعیین ساعات نیک و بد برای انجام اموری مانند شکار رفتن، حمام کردن، جنگ کردن، عروسی گرفتن و... بوده است. «این سنت بعد از اسلام نیز رایج بوده و تا روزگار نزدیک به ما، یعنی عهد قاجار، رواج داشته است.» (سرامی، ۱۳۶۸: ۵۵۰)

در آغاز جنگ، تولد کودکان - شاهزاده یا پهلوانزاده - در توفان، جنگ یا هنگام بر تخت نشستن پادشاهان، اخترشناسان را فراخوانده و طالع کودک یا سرانجام واقعه را از آنان جویا می‌شدند. (نیکنام و صرفی، ۱۳۸۱: ۱۵۸)

خواجو از تعیین وقت خجسته به منظور بستن پیمان زناشویی توسط منجمان با ابیات زیر یاد کرده است:

به نیک اختر چراغ تاجداران	اشارت کرد تا اختر شماران
ز زیج فکر و اصطراب ادراک	ز سیر اختران و دور افلاک
همایون ساعتی آرند پیدا	که بتوان بست عقد سعد واسما

(گ و ۲۴۰۶-۲۴۰۴/۵۹۴)

و در فراخوانی اخترشناسان گفته است:

که ای جاسوس راز آسمانی

دلت آینه نقش نهانی

(گ ۴۴۰۵ - ۴۴۰۴/۶۸۲)

نیز: و ۲۵۵ - ۲۵۴/۲۱۵

۲. طالع بینی

برای پی بردن به انگیزه رواج طالع بینی در میان مردم گذشته و میزان اهمیت آن، باید دانست که معتقدان به این نوع خرافه، سرنوشت خود را «نصیب» می گفتند و معنی آن، طالع و تقدیر خوب یا بدی بوده است که از ازل برای آنها مقدر و معین شده است و امری قطعی و محتوم به شمار می آمده است. (شعربافیان، ۱۳۸۳: ۱۰۱)

«طالع» در لغت، برآینده و طلوع کننده است و در اصطلاح منجمان احکامی، جزوی از منطقه البروج است که در وقت معینی (مثلاً موقع به دنیا آمدن یا وقت سؤال سؤال کننده ای در موردی خاص) بر افق شرقی در حال طلوع باشد. برج را «برج طالع» و درجه آن را، «درجه طالع» گویند. اخترشناسان برای طالع در احکام نجوم و تنظیم زایچه اهمیت زیادی قایل بودند. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۳۰۲)

در «نجوم احکامی» برای انجام هر کار، سوای کارهای عادی و روزمره، مراجعه به تقویم و یافتن طالع و تعیین وقت مناسب توصیه شده است. برای رخت نو بریدن، نکاح، سفر کردن، زراعت، دیدار پادشاه، جلوس بر تخت، آغاز جنگ، شروع به تعلیم، سفر دریا، حمام رفتن، حجامت کردن، ختنه کردن، درخت نشانیدن، و بسیار کارهای دیگر (مصفی، ۱۳۶۶: ۴۸۷). باتوجه به رواج این عقیده در گذشته، بسامد کلماتی مانند «طالع و طالع بینی» در دیوان شاعران نسبتاً زیاد است. به عنوان نمونه، خواجه گفته است:

زحل کو بود طالع را خداوند به برج بره بود افتاده در بند

(گ ۷۰۷/۴۹۱۰)

چو کردند مانند سیاره سیر شدند از شرف طالع برج دیر

(ه ۳۸۹/۲۶۹۹)

در جایی دیگر با بی ثمر دانستن نجوم احکامی گفته است:

برو خواجه ز هیئت چند گویی شفا زین علم بی قانون چه جویی

به کلی محو کن تحویل طالع منه دل بر اشارت مطالع

(گ ۷۰۸/۴۹۱۹ - ۴۹۲۰)

۳. سعد و نحس

اعتقاد به سعد و نحس ساعات و ایام نیز در میان جوامع متداول بوده است:

کهن نامه/ ادب پارسی، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

بنا به گزارش‌های جهانگردان، همه‌ساله قبل از عید نوروز، تقویم‌هایی در قطع‌های مختلف و به تعداد زیاد چاپ می‌شد که ساعات و روزهای خوش‌یمن در آن تعیین می‌شده است و در آنها « نوشته شده بود که چه روزهایی باید به حمام رفت، چه موقع باید ناخن گرفت، چه روزی باید ازدواج کرد، معاملات انجام داد و ... (شعربافیان، ۱۳۸۳: ۸۸)

در باورهای نجومی گذشته، بعضی از سیارات نیز نحس و یا سعد دانسته شده‌اند. در *التفهیم آمده است:*

زحل و مریخ نحس‌اند علی‌کل حال، زحل نحس بزرگ و مریخ نحس کوچک و مشتری و زهره سعدند همیشه، مشتری سعد بزرگ و زهره سعد خرد. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۵۶)

از سعد و نحس که از موضوعات مشهور در احکام نجوم است، بیشتر در مورد اختیار وقت و طالع‌بینی استفاده می‌شود. بسامد بالای کلمات سعد و نحس در اشعار شعرا به رواج این باور نجومی در گذشته برمی‌گردد.

بود ابر در چشم و در سینه رعد روان مهر بریده از نحس و سعد
(هـ ۱۴۳/۲۶۸)

اختر سعدی و فلک برج تو جوهر فردی و جهان درج تو
(ر ۱۹۵/۱۱)

۴. اختیار و تعیین وقت

به نظر منجمان، «اختیار ساعت» عبارت است از تعیین بهترین و مناسب‌ترین هنگام برای آغاز کردن امری که مطلوب و مقصود اختیارکننده است. بنابراین، پیشینیان انجام دادن کارها را به انتخاب و اختیار وقت مناسب موکول می‌کردند و اختیار وقت را به بررسی اموری منوط می‌دانستند. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۶۱)

اختیار ساعت و وقت مناسب با محاسبات پیچیده علم احکام و ملاحظه طالع و مراجعه به تقویم‌ها همراه بوده است. صحت و درستی این اختیار به اطلاع و مهارت، هوشیاری و موقع‌شناسی منجم بستگی داشته و مقداری از درست بودن آن نیز با علم واقعی و شناختن مقدمات پیش‌آمده تطبیق می‌کرده است. (مصطفی، ۱۳۶۶: ۲۶)

در *گوه‌نامه آمده است:*

پس آنکه شد شه‌نشاہ همایون به روزی اختیار از شهر بیرون
(گ ۴۳۴۰/۶۷۹)

از جمله اموری که برای آن تعیین و اختیار وقت مناسب صورت می‌گرفته، مراسم عقد و عروسی بوده است.

چنان‌که خواجه گفته است:

به نیک اختر چراغ تاجداران	اشارت کرد تا اخترشماران
به زیج فکر و اصطراب ادراک	ز سیر اختر و دور افلاک
همایون ساعتی آرند پیدا	که بتوان بست عقد سعد و اسما

(گ ۶ - ۵۹۴/۲۶۰۴)

نیز از تعیین وقت مناسب برای بر تخت نشستن و یا ورود به شهر با ابیات زیر یادکرده است:

به وقتی فرخ و روزی همایون	چو ایرج شد بر اورنگ فریدون
به فال همایون و فرّ همای	برافراخت چتر همایون همای
به فرخ‌ترین روز و فرخنده فال	درآمد به شهر آفتاب جلال

(گ ۶۹۹/۴۷۳۴)

(ه ۸۱۴ - ۳۰۰/۸۱۳)

آنگونه که از اشعار خواجه برمی‌آید، موبدان در دربار پادشاهان علاوه بر تمامی مسئولیت‌هایی که به‌عهده داشته‌اند به علم نجوم و اخترشماری نیز وارد بوده‌اند. برای مثال در ابیات زیر، پادشاه، موبدان را به تعیین وقت می‌گمارد تا خوبی و بدی زمان انجام کاری را که در پیش دارد، دریابد:

بفرمود تا موبدان کهن	که دانند از افلاک و انجمن سخن
برآیند بر بام چرخ برین	بجویند وقتی مناسب‌ترین

(ه ۳۸۵۳ - ۴۴۰/۳۸۵۲)

۵. قمر در عقرب

اصطلاح «قمر در عقرب» که امروزه در بین عوام رایج است، به زمانی که بسیار آشفته و بد باشد، اطلاق می‌شود و وقوع آن نحس دانسته شده است. اعتقاد به سعادت و نحوست آن بیشتر در بین اعراب رواج داشته و احتمالاً از آنجا به احکام نجومی راه یافته است.

ماه، مدار خود را در کمتر از بیست و هشت روز طی می‌کند و بسیاری از این مسیر، از زاویه دید ناظر از هر برجی و از جمله از برج عقرب می‌گذرد. عبور قمر از برج عقرب در تداوم عامه به «قمر در عقرب» تعبیر می‌شود. عامه و احکامیان معتقد بوده‌اند هنگام بودن قمر در برج‌های ثابت، سفر کردن جایز نیست. عقرب از برج‌های ثابت است و منجمان به عدم

جواز سفر در این برج تأکید بیشتری کرده‌اند و گفته‌اند عقرب دلیل سنگینی سفر و سختی و ترس از راه است. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

خواجو گفته است:

ببین زلف و رخس چون می‌روی راه
از آن ترسم که در عقرب بود ماه
به جز دل منزل آن مه نشاید
که برج منقلب نیکوتر آید
(گ ۴۳۳۴ - ۶۷۸/۴۳۳۳)

به سنبل سرو سیمین در سلاسل
چو مه در برج عقرب کرده منزل
(گ ۳۹۶۳/۶۶۰)

نیز: گ ۶۶۸/۴۱۳۳

۶. تأثیر افلاک و کواکب بر سرنوشت انسان‌ها

گذشتگان، سرنوشت افراد را متأثر از افلاک می‌دانستند و می‌پنداشتند که همه چیز در جهان زیر سیطره اراده آسمان است. در گذشته برای هر انسانی در آسمان ستاره‌ای تصور می‌شد، به گونه‌ای که «سپهر در پهلوی لقب خدای دارد و مرگ و زندگی انسان و ستاره‌اش به یکدیگر وابسته است، چنان‌که گویند: هر انسان که می‌میرد، ستاره‌ای افول می‌کند.» (انوشه، ۱۳۷۶: ۹۹۱) خواجو فلک را حاکم تقدیرآدمیان قلمداد کرده و گفته است:

خاتم ملکوت ز کفم درفتاد
داد فلک تخت روانم به باد
(ر ۱۸/۳۸)

با دل من کینه مهر از چه خاست
وین ستم و جور فلک از چه خاست
(ر ۳۴/۷۰۸)

زروانیان زمان ساسانی همه چیز را وابسته به بخت و تقدیر می‌دانستند و حتی باور می‌کردند که زادن و مرگ افراد به خواست افلاک و ستارگان بستگی دارد. هرگاه شخصی به دنیا می‌آمد، با دقت، هنگام مرگ او را از روی ستارگان تعیین می‌کردند و بر این باور بودند که ستارگان دارای جان و تدبیر هستند. این سنت‌های بی‌پایه و غیرواقعی حتی بعد از چیرگی اعراب در میان ایرانی‌ها ادامه پیدا کرد. (wzconline.com)

فلک با منش کینه از بهر چیست
که بر حال خویشم بیاید گریست
(ه ۳۸۹/۲۶۹۵)

اشاره به این باور گذشتگان در اشعار خواجو بسیار دیده می‌شود؛ به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

گ ۶۳۲/۳۳۸۴، ر ۵۰/۱۰۲۹، ر ۳۴/۷۰۱، ه ۴۵۷/۴۲۲۳، ر ۹۷/۲۰۲۰، ر ۳۴/۶۹۶، ر ۳۴/۷۰۹، ر ۶۶/۱۳۵۶، ر ۳۰/۶۱۴، ک ۱۹۴/۱۷۹۹، ه ۳۶۵/۲۱۹۴، ه ۳۳۲۲ - ۳۳۲۱/۳۳۲۱، گ ۵۸۷/۲۴۶۹، ر ۴۸۳/۲۹۶، ر ۳۴/۷۱۵، ۷۱۶.

۷. صاحبقران

در آثار نویسندگان و شعرا کلمه «صاحبقران» بسیار به کار برده شده است. «صاحبقران» در اصل به معنی پادشاهی است که مدت دولتش پایدار باشد. این تعبیر برای آنها از روی احکام نجومی گرفته شده است.

«صاحبقران» به نوزادانی اطلاق می شده است که «درهنگام تولد آنان، زهره و مشتری را قران عظمی باشد که پس از سال‌های بسیار این قران واقع می گردد و لقبی بوده که به سلاطین و پادشاهانی که سلطنت آنان زیاد طولانی باشد و در قران دو سیاره، مانند زحل و مشتری، یا زهره و مشتری به دنیا آمده باشد، اطلاق می شده است.» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۸۹۵)

این عنوان از زمان غزنویان فراتر نمی رود و تا اواخر قاجاریه در ایران معمول بوده است. صاحبقران را منجمان احکامی از محاسبه قران‌ها و تطبیق هریک با زمان پادشاهی استخراج می کرده‌اند (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۲۶)

کاربرد صاحبقران در آثار خواجه فراوان است؛ به عنوان نمونه:

جوابم داد کین صاحبقرانی است به فرهنگ و جهان‌داری جهانی است
(و ۲۱۰/۱۷۰)

فلک مأمور این صاحبقران باد جهان محکوم این کشور ستان باد
(و ۲۰۹/۱۵۶)

مگر دریابم آن صاحبقران را کنم روشن به رویش چشم جان را
(گ ۶۰۵/۲۸۲۵)

نیز: ۲۵۷/ ۱۰۱۸، و ۸۲۰ - ۲۴۷/۸۱۹، گ ۴۹۰/۴۳۳، گ ۴۸۳/۲۹۸، گ ۴۸۷/۳۷۸، ه ۳۸۰/۳۸۴، گ ۷۰۹/۴۹۴۳.

قران کردن، اجتماع و گردآمدن دو سیاره یا بیشتر است در جزیی از فلک هشتم (به جز آفتاب و ماه). قران برخی از سیارگان نحس و قران برخی، سعد است. مثلاً قران ماه و مشتری که هرماه یک بار واقع می شود، سعد است. (شمیسا، ۱۳۷۷: ۸۹۴)

شاعران و نویسندگان در اشعار خود به سعدبودن قران ماه و مشتری اشاره کرده‌اند و

آنرا دستمایه مضمون آفرینی‌های بسیاری از خوبی، خوشی، و تناسب و قیام قرار داده‌اند. بازتاب آن را در اشعار خواجو می‌توان با ابیات زیر مشاهده کرد:

مه و مشتری در قران آمدند ملک با پری هم‌عنان آمدند
(هـ. ۳۹۴۴/۴۴۵)

دعوی که در ملک معانی مسلم شد مرا صاحب‌قرانی
(گ ۳۷۸/۴۸۷)

شنیدم زانکه دانای جهان بود که تا آن صاحب صاحب‌قران بود
شب و روزش به طاعت بود مصروف دل و جانش به دین و داد معشوف
(و ۸۲۰ - ۲۴۷/۸۱۹)

۸. آواز فلک

برطبق نظر فیثاغورث، سیارات و افلاک در حین حرکت، موسیقی‌ای در فضا پخش می‌کنند که گوش‌ها بر اثر عادت آن را تشخیص نمی‌دهد. بدین موسیقی، «موسیقی افلاک» گویند. در نجوم قدیم، زمین مرکز عالم و ثابت و فلک، گردنده تصور می‌شد:

بنا بر اعتقاد مردمان پیشین، به واسطه گردش افلاک، صدا و آوازی از آن برمی‌آید که تنها گوش پیراسته‌دلان و اهل معنا بدان آشنا است. (غلامی، ۱۳۸۴: ۱۵) خواجو می‌گوید:

نهادم سر که خوابم در سر آید ببستم دیده تا دل برگشاید
ولسی ز آواز این گردنده دولاب نیارستم شدن یک لحظه در خواب
به بانگ چرخ در چرخ آمدم باز که او سر گشته بود و من سرانداز
(ر ۱۵۱۲-۱۵۱۰/۷۳)

۹. هفت فلک

در فرهنگ عامیانه ایران، اعتقاد به هفت طبقه آسمان وجود دارد. بابلیان نیز به هفت طبقه آسمان معتقد بوده‌اند و برای هریک از سیارات سبعة، فلکی و آسمانی قایل بودند. ساکنان باستانی بابل تصور می‌کرده‌اند که آسمان از هفت طبقه روی هم چیده شده و خورشید و ماه و پنج سیاره را بنا بر اندازه دوری آنها از زمین در هریک از این طبقات می‌دانستند و خورشید و ماه و خمسة متحیره را ساکن طبقات و صاحب (رب) آن می‌شمردند. این پندار میان اقوام یونانی و سریانی راه یافت و میان طبقه عوام آن اقوام رواج پیدا کرد. (مصطفی، ۱۳۶۶: ۸۴۰)

برای هریک از سیارات سبعة، فلکی و آسمانی قایل بودند. هر کدام از افلاک، مخصوص سیاره‌ای است:

هفت از آن مَقَرَّ هفت کوکب سیاره است که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشند ... و آسمانی که جمیع ثوابت در آنند، آن را هشتم می‌دانند و همین آسمان را حکما فلک هشتم و فلک ثوابت می‌گویند که به زبان اهل شرع، کرسی است و نهم که آن را «مهالکاس» می‌گویند، داخل آسمان‌ها نکرده‌اند؛ جهت آنکه محیط همه است و کرسی و آسمان‌ها و زمین‌ها را احاطه کرده است. (معین، ۱۳۳۸: ۳۰۶)

اینکه در ادبیات فارسی، گاه طبقات آسمان را هفت و گاه نه محسوب داشته‌اند، به همین مناسبت است و در شعر فارسی واژگانی مانند هفت آسمان، نه فلک و... بر مبنای همین باور و اعتقاد راه یافته است.

هفت فلک جنبش دوران ندید	چار طرف هیئت ارکان ندید
(ر ۴۳/۸۱)	
به قدر از هفت گردون برتر آمد	به جود از هفت دریا بر سر آمد
(و ۲۲۳/۳۹۳)	
نه فلک از آتش تیغش نفی	شش جهت از قلزم دستش کفی
(ر ۹/۱۵۹)	
هم طاق پیروزه ایوان تو	ره کهکشان صحن میدان تو
(ه ۲۹۹/۷۷۳)	

نیز: ه ۲۸۱/۴۰۵، گ ۷۲۲/۵۲۱۰، ه ۲۷۸/۳۴۱، ر ۴۶۷/۴۹۹، ه ۲۷۶/۲۹۸، ک ۱۲۸/۴۸۹، ک ۱۸۷/۱۶۷۶، گ ۴۷۷/۱۵۸ و ۲۱۵/۲۵۹، ه ۲۶۵/۵۶، ه ۲۶۵/۸۶، ه ۲۸۰/۳۹۰، ر ۳۷/۷۷۰، ک ۱۵۸/۱۰۸۳.

۱۰. گردش و حرکت افلاک

به باور پیشینیان، فلک، کروی شکل است و دایره‌وار زمین را احاطه کرده است و گرد آن می‌چرخد:

بسیاری از دانشمندان یونانی و از جمله بطلمیوس و اغلب دانشمندان اسلامی و ایرانی به جز معدودی، می‌پنداشتند که زمین در مرکز عالم ثابت و آسمان، کره بسیار بزرگی است که ستارگان در آن قرار دارند و این کره بسیار بزرگ با همه ستارگانش برگرد دو قطب ثابت شمال و جنوب می‌گردد. (ماهیار، ۱۳۸۳: ۹)

به همین دلیل، آسمان را گاهی به صورت مجزا، چرخ و گردون نیز می‌نامیدند.

در اشعار شاعران می‌بینیم که از گردش و گردان بودن فلک بارها یاد شده است؛ چنان‌که خواجو می‌گوید:

گردش افلاک ز یادم بیر / وز سر این خاک چو بادم بیر
(ر ۵/۸۶)

گرد بر آر از فلک تیزگرد / خرد کن این چرخ زنگار خورد
(ر ۵/۸۰)

نشسته بدند اندر آن بزمگاه / برآورد از چرخ گردنده آه
(ه ۳۰۶/۹۲۵)

نیز: ر ۷۸/۱۶۰۹ و ۲۰۹/۱۴۸ و ۲۲۹/۴۸۹ و ه ۴۰۳/۲۹۸۵ و ه ۳۹۳/۲۷۸۷ و ه ۲۷۴/۲۶۲ ه ۲۶۲/۲۷ ه ۲۶۲/۲۷ ه ۲۹۷/۳۳۲ ه ۲۷۱/۱۹۶ ک ۱۴۵/۸۴۶.

۱۱. رنگ فلک

بنا بر اعتقاد پیشینیان، آسمان، سبز، فیروزه‌گون، کبود، لاجوردی، یا زمردی است و رنگ فلک را ناشی از تابش نورکوه قاف - که براساس اسطوره‌ها از جنس زمرد دانسته شده است - می‌دانستند:

قاف نام کوهی است که به‌زعم قدما سراسرخشکی‌های زمین را فراگرفته و گویند کناره‌های آسمان بر آن نهاده شده است. گرداگرد زمین و میخ زمین است. جنس این کوه از زمرد سبز بوده و کبودی آسمان، روشنایی زمردی است که از آن می‌تابد، و گرنه آسمان از عاج سفیدتر است؛ به همین جهت، قاف را کوه اخضر نامیده‌اند. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۳۷)

در شعر شاعران گذشته هم اشاره به سبزی فلک بسیار دیده می‌شود. البته این احتمال نیز منتفی نیست که در گذشته، تصور و رنگ‌بندی‌ای که ما امروزه از رنگ‌ها داریم، وجود نداشته است و قدما، رنگ‌ها را در چند رنگ محدود می‌کردند.

در خم این طاق زمرد نگر / دیده نرگس همه پر سیم و زر
(ر ۱۶/۱۷۹۲)

الاتا هر سحر سلطان خاور / زند خرگه بر این ایوان اخضر
(و ۲۰۷/۱۲۱)

چنبر پیروزه به هم درشکن / منظر شش روزه به هم درفکن
(ر ۵/۷۸)

نیز: ک ۱۱۰/۱۶۸، ه ۴۳۵/۳۷۳۸، گ ۷۰۴/۴۸۴۸، گ ۵۹۶/۲۶۴۱، ه ۴۱۴/۳۲۳۰، ر ۸۹/۱۸۴۳ و ۲۵۰/۸۹۱، و ۲۲۴/۴۰۹.

به علاوه، باید به خاطر داشت که رنگ‌ها معانی نمادین دارند. رنگ سبز، نماد برکت، تقدس و سیطره است. از آنجا که آسمان را جایگاه نزول رحمت، محل فرشتگان و حاکم بر سر نوشت می‌دانستند، در سبز دیدن آسمان احتمالاً مؤثر بوده است.

۱۲. ماهیت و شکل فلک

در کتب ادبی گذشتگان غالباً به تصورات گوناگونی از شکل و ماهیت فلک برمی‌خوریم. هر چند که برای خود آنها نیز ماهیت آن مشخص نبوده است، تفکرات برگرفته از احکامیان در اشعار آنها نیز دیده می‌شود. در نگاه آنان، فلک، اثیر، کروی‌شکل و دایره‌وار زمین را احاطه کرده است و گرد آن می‌چرخد؛ از این رو ترکیباتی چون پرگار فلک، طاق فلک، گنبد فلک، دایره فلک، و... در اشعار شاعران فراوان به چشم می‌خورد. ابوریحان در تعریف فلک گفته است:

فلک جسمی است چون گوی گردنده اندر جای خویش، و اندر میان او چیزهاست که حرکت ایشان به سرشت خویش به‌خلاف حرکت فلک اوست و ما اندر میان او بیم و او را فلک نام کردند از بهر حرکت او که کرده است همچون حرکت بادریسه (بادریسه، چوبی یا چرمی است که در گلولی دوک کنند) و فیلسوفان او را اثیر نام کردند. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۵۶)

خواجه گفته است:

حلقه به گوشت فلک چنبری	روی تو آیینۀ اسکندری
(ر. ۳۰/۵۷۰)	
خروش سینه‌شان در عالم افتاد	زلزل در سپهر پرخم افتاد
(گ. ۵۲۵/۱۱۹۰)	
فروزنده شمسه خاوری	فرازنده طاق نیلوفری
(ه. ۲۶۱/۲)	
ز بس بار گران کافتاده بر هم	شده پست زمین چون آسمان خم
(گ. ۴۹۳/۴۹۳)	

نیز: ک ۱۸۴/۱۶۰۴، ر ۳۶/۷۵۶، ر ۵/۷۸، ک ۱۷۷/۱۴۶۵، ر ۲۶/۵۳۸، ر ۹۱/۱۸۸۵، ر ۳۹۳/۲۷۸۴، ۲۷۸۳ هـ، ۲۲/۴۴۹.

اشاره به مسئله قدمت و دیرسالی فلک نیز در اشعار وی با تعبیراتی همچون، خمیده قامت، چرخ پیر، فلک کهن و ... دیده می‌شود:

کهن‌نامه ادب پارسی، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

- کمان درکش از دست این چرخ پیر / نزن ترک خنجر کشش را به تیر
(ه ۴۰۵/۴۰۴۱)
- نفسی خوش برآ که خوش نفسی است / زانکه دستان چرخ پیربسی است
(ک ۱۹۴/۱۷۹۹)
- پیر فلک پرده پیران درد / چشمه مهر آب جوانان بود
(ر ۳۳/۳۸۲)

نیز: ر ۵۰/۱۰۲۹، ر ۳۰/۶۱۴ و ۲۱۹/۳۲۸، ک ۱۹۳/۱۷۷۸، ر ۲۲/۴۴۹، ک ۱۱۰/۱۶۸، ر ۹۷/۲۰۲۰، ر ۵۹/۱۲۰۱، ر ۲۷/۵۴۷.

۱۳. زمین مرکز عالم

باوری که دانشمندان بعد از مطالعات فراوان درباره زمین به آن دست یافته‌اند، با گذشته متفاوت است. تصویری که قدما درباره زمین داشته‌اند، یک تصورکره در کره است که زمین را مرکز آن می‌دانستند. بر پایه اعتقاد متقدمان، زمین مرکز عالم است و ساکن، و آسمان‌ها و افلاک به دور آن می‌چرخند و نخستین جایی از زمین که خدای تعالی خلق کرد - بنا به روایتی - محل کعبه است. پس کعبه ناف زمین است و در وسط آن قرار دارد و آسمان‌ها و افلاک به دور آن می‌گردند. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۰)

به گفته خواجه:

- که مشهور است در عالم به تمکین / نماید احتمال کوه سنگین
(گ ۳۳۵۴ - ۳۳۵۳/۶۳۰)
- مرکز خاکی بر ارباب دل / بر سر آب است یکی گوی گل
(ر ۴۸/۹۷۹)
- ز ملک و پادشاهی درگذشتیم / چو سیاحان جهان پیمای گشتیم
- به رسم تاجران از سیر افلاک / زدم دوران به گرد مرکز خاک
(ک ۵۳۰ - ۴۹۴/۵۲۹)

۱۴. چشمه خورشید

ترکیبات «چشمه آفتاب» و «چشمه مهر» در اشعار خواجه و دیگر شاعران که بسامد بسیار بالایی نیز دارد، نمی‌تواند تنها یک تعبیر شاعرانه و ترکیب استعاری باشد؛ بلکه عقاید و باورهایی را از گذشتگان درباره خورشید در خود نهفته دارد. در گذشته، بسیاری از ملل کهن با نظر پرستش به خورشید می‌نگریسته‌اند:

به احتمال زیاد، در محاورات عامیانه قرن پنجم، ترکیب «چشمه آفتاب» به معنی قرص خورشید و مقدار ظاهری جرم آفتاب و جسم آن بوده است... لیکن این ترکیب در حالت اضافه لامیه، یعنی اضافه اختصاصی، یک باورکهن را در خود زنده نگاه داشته است؛ بدین شکل که مردمان قدیم و شاید مردمان نخستین که خورشید بیش از هر پدیده دیگر آسمانی مورد توجه آنها بوده، گمان می برده اند که خورشید هر بامداد از چشمه ای بیرون می آید و شامگاه در مغرب به چشمه ای فرو می رود. این هردو چشمه را در ظلمات می پنداشتند. با توجه به این اعتقاد و رسوخ آن در بین عامه مردم، قرآن کریم نیز به وجه تمثیل در موضوع رفتن ذوالقرنین به ظلمات به آن اشاره کرده است: حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئه وجد عندها قوما... (کهف/ ۸۶). (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۸۶)

ماسه در معتقدات و آداب ایرانی در این باره می آورد:

وقتی روز به پایان می رسد، خورشید در ینگی دنیا (دنیای تازه، دنیای دیگر) فرو می رود و آن جای زیر زمین را روشن می سازد، در حالی که ما در تاریکی هستیم. در این دنیای زیر زمین، چشمه ای است به نام چشمه خورشید. خورشید هر شب در آن آبتنی می کند و به تجدید قوا می پردازد. (ماسه، ۱۳۵۵: ج ۱، ۳۰۱)

مولانا از غروب خورشید به فرورفتن آن در تحت الارض به منظور روشن کردن دنیای مردگان تعبیر کرده و گفته است:

آفتابا ترک این گلشن کنی
تا که تحت الارض را روشن کنی
(دفتر دوم، بیت ۴۲)

و خواجه گفته است:

دید بزرگیش سحرگه به خواب
برده ز سرچشمه خورشید آب
(ر ۶۷/۱۳۸۵)

روان از هر طرف سرچشمه ای آب

چو از مه برفکنند شبگون نقاب
وزان، سرچشمه خورشید در تاب
(گ ۴۹۳/۴۹۱)

برفت آب سرچشمه آفتاب

ه ۴۴۴/۳۹۳۹)

نیز: گ ۵۷۴/۲۲۰۲، ه ۴۵۵/۴۱۷۰، ه ۳۹۷/۲۸۶۸، ر ۲۵/۵۰۳، ر ۵۵/۱۱۳۲، ر ۶۳/۱۲۹۴، ر ۴۶۷۹۴۳، گ ۶۰۲/۲۷۷۵، ه ۴۲۱/۳۳۹۸، ه ۴۱۲/۳۱۹۸، ه ۴۲۸/۳۵۶۸، ه ۴۱۲/۳۱۹۶، ه ۳۸۹/۲۶۹۱، ه ۴۵۸/۴۲۴۲، ه ۲۸۴/۴۷۶

۱۶. رابطه جمشید و خورشید

درباره جمشید و خورشید در ادبیات فارسی و به ویژه خمسه خواجوی کرمانی اشارات بسیاری آمده است.

صفت «شید» یا «خشنت» که صفت «خور» نیز هست، بدان سبب به جمشید انتساب یافته که جم در آغاز رب النوع آفتاب بوده است و به همین سبب، ستارگان هم به طور طبیعی، رمه او به حساب می آیند. محل ظهور دوباره جمشید نیز خاور دور، محل طلوع خورشید است. (هینلز، ۱۳۸۳: ۷۸)

نیز درباره ارتباط جمشید و خورشید آمده است:

جم در ادبیات ایرانی با صفت « دارای نگاه خورشید» توصیف شده و احتمال دارد لقب ثابت شید (درخشان) برای او مربوط به پیوستگی وی با خورشید باشد. (همان)

همراه آمدن خورشید و جمشید در آثار خواجو، دستمایه آفرینش مضامین متعددی شده، از جمله:

جام فلک لایق جمشید نیست سایه شب درخور خورشید نیست
(ر ۴۹/۱۰۰۵)

نگین مملکت جمشید دادی شراب روشنم خورشید دادی
(گ ۵۳۱/۱۳۰۸)

جم وقتی و جامت عکس خورشید که می داند که کی بودست جمشید
(گ ۵۰۱/۶۵۴)

نیز: ه ۴۴۸/۴۰۲۹، و ۲۴۳/۷۵۳، ه ۳۹۳/۲۷۸۴، ه ۳۰۴/۸۹۲، ه ۴۵۳/۴۱۲۹، گ ۶۰۴/۲۸۰۸، گ ۶۲۳/۳۲۹۷، ک ۱۵۴/۱۰۱۰.

۱۷. چشمه ماه

باورهایی که در مورد «چشمه آفتاب» وجود دارد، شامل چشمه قمر نیز می شود. این دو چشمه تأثیرات فراوانی در ادب عامه برجای گذاشته اند.

رخ شاه گردون شد از بیم زرد پر از خاک شد چشمه مه ز گرد
(ه ۳۸۷/۲۶۵۳)

۱۸. کهکشان یا راه شیری

درباره کهکشان یا راه شیری، اسطوره‌ها و افسانه‌ها و باورهای بسیاری وجود دارد. گفته اند:

راه شیری ترجمه عبارتی یونانی، برخاسته از اسطوره‌ای باستانی است. می‌گویند وقتی هرا به هراکلس نوزاد شیر می‌داد، هراکلس سینه مادرخوانده را به دندان گزید و هرا از درد، سینه خود را از دهان نوزاد بیرون کشید، و شیر در آسمان پراکنده شد و «راه شیری» را به وجود آورد. (فضایلی، ۱۳۸۴: ۱۵)

گذشته از این، باورهای دیگری نیز در میان گذشتگان رواج داشته است؛ از جمله:

سومری‌های عهد باستان، و سرخپوستان امریکا آن را پلی بین زمین و آسمان می‌پنداشتند که مردگان از روی آن عبور می‌کنند. سایر مردمان عهد باستان راه شیری را جریانی از شیر الهه‌ای می‌دانستند که کودکش را شیر می‌دهد. بابلی‌ها و مغول‌های باستان راه شیری را بخیه دو نیمه آسمان تصور می‌کردند. (آسیموف، ۱۳۷۴: ۲۴)

خواجه درباب وجه تسمیه آن گفته است:

بدین چنبری چرخه آس مان ره کهکشان چون ره کهکشان
(ه. ۳۶۵/۲۱۸۱)
نهم طاق پیروزه ایوان تو ره کهکشان صحن میدان تو
(ه. ۲۹۹/۷۷۳)

نیز: ک ۱۸۹/۱۶۹۷، ه ۳۲۹/۱۴۰۸، ه ۲۶۵/۹۰.

۱۹. مشتری (برجیس) قاضی فلک

در اشعار شعرا غالباً از مشتری به‌عنوان «قاضی فلک» نام برده می‌شود. این مورد به باوری در بین احکامیان برمی‌گردد. در نجوم احکامی، مشتری «کوکب قضات و علما و اشراف و اصحاب مناصب و ارباب نوامیس و ترسایان است.» (مصفی، ۱۳۶۶: ۷۳۶)

برپایه همین باورها، مشتری در شعر فارسی با القابی چون قاضی افلاک، حاکم ایوان ششم، خواجه اختران و... نامیده شده است؛ چنان‌که خواجه می‌گوید:

مگر هم قاضی پیروزه خرگاه به پیروزی ببندد عقد آن ماه
(گ ۷۱۶/۵۰۹۰)
گهم مشتری طیلسان می‌فکند گهی تیر کلک از بنان می‌فکند
(ه. ۲۷۸/۳۴۷)

۲۰. مشتری (برجیس)، سعد اکبر و زهره (ناهید)، سعد اصغر

در اشعار فارسی از مشتری و ناهید با نام‌های سعد اکبر و سعد اصغر نام برده شده است:

مشتری و زهره، سعدند؛ بنابراینکه ایشان هردو مقتضی حرارت و رطوبت اند و قوام حیات با این دو کیفیت است و نیز خاصیت ایشان اعتدال هوا و هبوب ریح فاضله است و این امور موافق ابدان حیوانات است؛ لاجرم به سعادت ایشان حکم کردند و چون مشتری در حرارت قوی تر بود و زهره در رطوبت بیشتر و حرارت، کیفیت فاعله است و رطوبت، کیفیت منفعله؛ لاجرم مشتری را سعد اکبر نام نهادند و زهره را سعد اصغر. (همان، ۳۸۹)

در رسالت مدرّس ادریس در سعادت مساعد برجیس
(ک ۱۰۶/۱۰۲)

شب آدینه بود و روز برجیس سعود آسمان ناظر به تسدیس
(و ۲۵۶/۱۰۰۱)

مشتری (برجیس) که سعد اکبر است با زهره (ناهد) که سعد اصغر است، در شعر فارسی به رعایت تناسب همراهی بسیار دارد و هم اینک نیز سعد و نحس ورد زبان عوام است.

نیز: ه ۳۷۲/۲۳۴۱، ه ۳۲۵/۱۳۳۹، ه ۲۶۵/۸۳، ک ۱۰۴/۴۸، گ ۷۱۶/۵۰۸۷.

۲۱. پنج‌شنبه منسوب به مشتری

قدما هر روز را به ستاره‌ای منسوب می‌کردند. در نجوم احکامی، پنج‌شنبه منسوب به مشتری است. خواجه می‌گوید:

شب آدینه بود و روز برجیس سعود آسمان ناظر به تسدیس
(و ۲۵۶/۱۰۰۱)

۲۲. ناهید (زهره) مطرب فلک

سیاره زهره در آسمان، ساکن فلک سوم و خنیاگران است و در اشعار، متصف به صفاتی مانند چنگ‌زنی، باده‌نوشی، پایکوبی و شعرخوانی است. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۷)

باتوجه به تمامی باورهای کهن در خصوص زهره (ناهد)، منجمان احکامی این ستاره را «کوکب زنان و مردان و مختّان و اهل زینت و تجمل و لهو و شادی و طرب و عشق و ظرافت و سخریّه و سوگند دروغ» (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۴۷) دانسته‌اند.

خواجه نیز در خمسه خود، بیشتر به همین جنبه از باورها در مضمون آفرینی با سیاره زهره نظر داشته است:

برآمد زهره ساز شوق در چنگ به سوی پرده دل کرده آهنگ
(گ) ۵۶۰/۱۹۲۶
بزد راهم خروش چنگ ناهید ببرد آبم می گلگون خورشید
(گ) ۷۰۰/۴۷۵۴
دف از چنگ ناهید بر بط نواز به قانون شرعش گرفتند باز
(ه) ۲۶۵/۷۹

نیز: ک ۱۸۸/۱۶۸۷، گ ۶۵۶/۳۸۷۹، ر ۲۶/۵۲۳، ه ۲۸۱/۴۱۲، ه ۳۰۴/۸۸۴، گ ۵۰۲/۶۷۶، ه ۴۶۶/۴۴۲۳، ه ۲۷۸/۳۴۶، و ۲۲۲/۳۸۳، ر ۵/۷۴، و ۲۲۸/۴۷۹، ۴۸۰، گ ۵۷۴/۲۲۰۴، گ ۶۷۰/۴۱۷، گ ۷۰۰/۴۷۵۴، ک ۴۷۵/۱۱۶، ه ۳۶۵/۲۱۷۹.

۲۳. عطارد نویسنده افلاک

در نجوم احکامی، عطارد را «کوکب حکما و طیبیان و منجمان و شعرا و ادکیا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار و اهل بازار و دین و نطق و پاکی و ادب و صنایع دقیقه» دانسته‌اند (همان، ص ۵۱۲)

در اشعارخواجه نیز اعتقاد به این باور احکامیان با دادن صفاتی مانند سخنوری، کاتبی، دیوانبانی، نویسندگی افلاک و... به سیاره عطارد اشاره شده است:

ز دست بدر قاصد نامه بستان ز چنگ پیرمشی خامه بستان
(گ) ۴۷۵/۱۱۵
کلک عطارد زبنان درفتد شیر سپهری ز کمان درفتد
(ر) ۶۸/۱۳۹۴
قمر را روشنایی نامه داده عطارد را دوات و خامه داده
(گ) ۴۷۱/۴۷

نیز: ه ۲۷۸/۳۴۱، و ۲۳۳/۵۶۴، و ۲۰۵/۸۴، ه ۴۶۴/۴۳۸۵، ه ۴۶۴/۴۳۹۰، گ ۶۸۴/۴۴۵۳، گ ۷۱۶/۵۰۹۱، گ ۴۸۶/۳۵۶، گ ۵۱۸/۱۰۳۲، و ۲۰۹/۱۴۷، و ۲۱۶/۲۷۳، ر ۵/۷۳، ه ۲۷۲/۲۱۴، ه ۲۷۲/۲۲۲، ه ۲۶۹/۱۷، ه ۲۷۸/۳۴۷.

۲۴. مریخ (بهرام) جنگجوی فلک

در نجوم قدیم که شالوده پندارهای دینی کهن‌ترین روزگاران را دربر دارد، بهرام - که آن را در عربی، مریخ می‌نامند - نام یکی از هفت سیاره است.

بهرام، وهران، ورهران، ازاصل «ورثرغن» به معنی فاتح، شکنده و جنگجو است. این ستاره در تصورات ایرانی و یونان و روم، ایزد یا خدای جنگ بوده و با نام «آرس» فرزند «ساتورن» (زحل) و برادر «ژوپیتر» یا «ژئوس» یا مشتری است و مانند آپولون و هرمس از نسل دوم خدایان المپی است. منجمان احکامی به همین علت، مریخ را کوب لشکریان و امرای ظالم و دزدان و مفسدان و آشکاران و بیاعان ستور شمرده، قهر و شجاعت و جسارت و سفاقت و لجاج و دروغ و تهمت و ایذای مردمان و زنا و خیانت را بدو نسبت داده‌اند. (همان، ۷۲۹)

بر مبنای همین باورهای احکامی و اسطوره‌های کهن است که شاعران فارسی در اشعار خود از مریخ با نام‌های سلحشور، خنجرکش، جنگجو، خون آلود و... یاد کرده‌اند:

شبه طارم چارمش پرده‌دار یزک دار بهرام خنجر گذار
(هـ ۱۴۱۳/۳۲۹)

کمان در قبضه بهرام بشکن خواقین فلک را نام بشکن
(گ ۱۱۸/۴۷۵)

نیز: هـ ۲۷۲/۲۱۴، گ ۵۸۳/۲۳۷۹، ۲۳۸۰، گ ۴۸۰/۲۳۷، ک ۱۸۹/۱۶۹۹، هـ ۴۶۵/۴۳۹۲، هـ ۳۰۱/۸۱۹ و ۲۱۹/۳۳۱، ر ۵/۷۵.

۲۵. زحل

منجمان احکامی، زحل را «کوب پیران و دهقانان و ارباب قلاع و خاندان‌های قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله، خسیس و زاهدان بی علم و موصوف به صفات مکر و کینه و جهل و بخل و وقار و ستیزه و کاهلی می‌شمرند.» (همان، ۳۲۷)
منجمان آن را نحس می‌گفتند و می‌پنداشتند که نگاه کردن در آن غم و اندوه می‌آورد، آنچنان که نگاه کردن در سیاره زهره سرور آفرین دانسته می‌شد:

زحل را نحس بزرگ و از روزهای هفته، شنبه و از بروج، جدی و دلو و از اقالیم، نخستین اقلیم از خط استوا تا آخر آن، از اوست. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۶۷)

خواجو گفته است:

چو مه بر درگهش مشعل فروزست زحل بر بام قصرش پاسبان است
(و ۱۶۳/۲۱۰)

خور از خنجرکشانش قلعه‌گیری زحل از هندوانش کهنه پیری
(و ۸۸۶/۲۵۰)

نیز: ۲۰۵،۲۰۶ / ۲۱۲، ه ۲۶۵/۸۵، ه ۴۶۴/۴۳۸۴، ه ۳۲۹/۱۴۱۰، ه ۳۷۸/۲۴۶۳، گ ۴۸۵/۳۴۱، گ ۶۳۰/۳۳۵۱،۳۳۵، گ ۴۷۶/۱۳۶، و ۲۳۵/۶۰۷.

۲۶. بنات النعش

در باورهای بسیار کهن عامیانه، «دب اکبر و بنات النعش نشانه تفرقه و پریشانی است. و نظاره هفت اورنگ (دب اکبر) سبب تفرقه و پریشانی فکری و کم شدن قوای بدنی تصور می شده است.» (مصنّفی، ۱۳۶۶: ۱۰۴)

بر پایه اعتقادات عوام، «در مجموعه کوکب بنات النعش، دختران (بنات) به دنبال مادرند و بر نعش او می گریند. اما نغمه پنجه زهره چنان شوق انگیز است که ماتمزدگان را به رقص و پایکوبی وا می دارد.» (ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۸) خواجه بنات النعش را دستمایه آفرینش ابیات متعددی ساخته است، از جمله:

روان از پی نعش او دختران
روان کرده از دیدگان اختران
(ه ۴۱۶/۳۲۸۳)

بر سر دختران چو نعش ملرز
مهرمه بیکران چو قطب موز
(ک ۱۷۳/۱۳۸۳)

گرفته نعش در بر دختران را
نشاند چرخ بر چشم اختران را
(گ ۶۶۷/۴۱۱۰)

نیز: ه ۳۶۴/۲۱۷۲، ه ۳۹۹/۲۹۲۸، و ۲۲۶/۴۴۷، گ ۷۰۰/۴۷۶۵، گ ۷۱۲/۵۰۰۸، گ ۷۰۹/۴۹۳۵، گ ۷۰۸/۴۹۲۷، ک ۱۰۳/۳۲.

۲۷. پروین

ستارگان ثریا (پروین) را شش تا هفت عدد دانسته اند که با چشم عادی می توان در آسمان دید. در باورهای بسیار کهن عامیانه، پروین نمودار جمعیت است. ... و نگریستن به پروین را موجد جمعیت دانسته اند. (مصنّفی، ۱۳۶۶: ۱۰۴)

در اشعار فارسی نیز همین ویژگی آن مورد نظر بوده و در تشبیهات و تصویرسازی ها به کار برده اند:

به خنده دُر از لعل شیرین نمود
درافشان لب از عقد پروین گشود
(ه ۳۶۰/۲۰۸۹)

که بی عقدش آن مهرخ می پرست چو عقد ثریا نمی داد دست
(ه. ۴۴۲/۳۸۸۶)

نیز: ه. ۳۷۶/۲۴۳۳، ه. ۳۶۵/۲۱۸۲، گ. ۵۹۴/۲۵۹۳، گ. ۵۲۴/۱۱۶۴، گ. ۶۵۱/۳۷۷۰، ک.
۱۶۲/۱۱۷۵، ک. ۱۶۰/۱۱۳۲، گ. ۷۱۶/۵۰۹۷، گ. ۶۹۳/۴۶۱۸، گ. ۶۹۷/۴۶۹۵، گ. ۶۷۴/۴۲۴۳،
ر. ۶۷/۱۳۷۸.

۲۸. سیارات سبعة

ادیان ستاره پرستی کهن، با اعتقاد به اینکه ستارگان در سرنوشت آدمی مؤثرند، بزرگداشت و ستایش هفت سیاره را اساس کار خود قرار دادند. اعتقاد و توجه به هفت سیاره از بابلیان به همه ملل دیگر، از جمله ایرانیان، سرایت کرد.

هفت روز هفته منسوب به نام‌های هفت سیاره است:

این هفت سیاره به موجب اعتقادات زرتشتی «اباختران» نامیده می‌شوند و جنبه اهریمنی دارند؛ در برابر ستارگان ثابت که جنبه هرمزدی و نیک را دارا می‌باشند. مبنای عقیده اهریمنی دانستن سیارات را این می‌دانستند که نظم و قاعده و ترتیب در اندیشه ایرانیان دارای تقدس و اساسی هرمزدی بوده است و چون سیارات را دارای حرکتی نامنظم می‌دیدند (از دید آن مردم و در مقام مقایسه با ثوابت) که در شناخت راه و جهت و فصول و... به زعمشان گمراه‌کننده بود، اهریمنی بودند. اما ثوابت یا اختران را که ثابت بودند و راهنمای شایسته در شناخت بودند، هرمزدی دانسته و اختران می‌گفتند. (رضی، ۱۳۸۲: ۱۳۷)

بنا بر عقیده گذشتگان، سیارات سبعة تأثیرات مختلفی در زندگی انسان‌ها دارند. تأثیراتی مانند سعد و نحس، خوبی و بدی، و... که موجب طالع‌بینی و خوب و بد ساعات و روزهای ماه و ایام سال می‌شوند. خواجه هفت سیاره را رازآمیز و دارای رفعت دانسته است:

نظر کرده در این پیروزه پرگار به دست آورده راز هفت سیار

(گ. ۵۰۷/۸۰۲)

که آن کوکب کزین مطلع برآمد ز هفت اختر به رفعت برتر آمد

(و. ۲۳۵/۵۹۸)

۲۹. در وبال افتادن اختر

از دیدگاه منجمان قدیم، هر ستاره‌ای در جایگاه وبال خود به ضعف می‌گراید؛ حتی سیارات سعد در این حالت از تأثیر سعد برخوردار نیستند. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۷۲)

در آثار شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان از تعبیر «در وبال افتادن اختر» بسیار استفاده شده است. باتوجه به عقاید گذشتگان که معتقد بودند هر فرد در آسمان ستاره‌ای دارد و افلاک نیز در سرنوشت آدمیان مؤثرند، به‌گونه‌ای کنایه از رویگردانی افلاک و سرنوشت از فرد و بدبخت‌شدن و دچار ضعف و زبونی شدن تعبیر می‌شود.

چو اختر در وبال افتد به ناکام بیايد ساختن با دور ایام
(گ ۶۰۵/۲۸۳۳)

نیز: گ ۷۰۸/۴۹۱۸، ه ۳۳۳/۱۵۱۳، ه ۲۷۳/۲۴۷، ه ۴۶۲/۴۳۳۶، ر ۳۴/۷۱۵، ۷۱۶، گ ۶۰۵/۲۸۳۳

۳۰. دیو و شهاب

در اشعار فارسی با دو کلمه «دیو» و «شهاب» مضمون‌آفرینی بسیار کرده‌اند. و تقریباً در همه جا شهاب و دیو (شیطان) با هم استعمال شده است. در رابطه با اعتقاد به ارتباط یافتن آنها آمده است:

دیوها (شیاطین) برای شنیدن اخبار الهی به آسمان یورش می‌برند، اما به‌وسیله شهاب ثاقب (اجرام فلکی که بر اثر تماس با جو مشتعل می‌شوند) رانده می‌شوند. چنان‌که در سوره الملک، آیه ۵ می‌فرماید: وَجَعَلْنَاهَا رِجُومًا لِلشَّيَاطِينِ. (شمیسا، ۱۳۷۷: ۵۰)

این اعتقاد حقیقی، خود با افسانه‌ها و اساطیر فراوان توأم شده، چنان‌که گفته‌اند:

شیطان که کونه پاهایش را به هم می‌مالد، الخناس می‌ریزد. این الخناس‌ها روی دوش یکدیگر سوار می‌شوند و می‌روند به آسمان هفتم ببینند چه خبر است. خدا امر می‌کند که یکی از آنها را تیر بزنند. آن‌وقت همه‌شان می‌ریزند. (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲۲)

مخالف آتش و طبع تو آب است عدو دیو و سر کلکت شهاب است
(گ ۴۸۴/۳۲۰)

حادثه خفاش و دلت آفتاب خصم تو اهریمن و تیرت شهاب
(ر ۱۰/۱۸۹)

نیز: ر ۶۱/۱۲۵۱، گ ۴۳۸/۳۷۹۸

نتیجه‌گیری

براساس آنچه ذکر شد، موارد زیر را می‌توان به‌عنوان نتیجه بحث مطرح کرد:

۱. بسیاری از شاعران و نویسندگان، با تأثیرپذیری از عصر و زمانه‌ای که در آن زیسته‌اند، شماری از باورها و اعتقادات عامه را در آثارشان راه داده‌اند و منظومه‌های شعری و روایی از منابع شایسته بررسی در زمینه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه هستند.
۲. بشر ابتدایی و مردمان گذشته از بسیاری پدیده‌های طبیعی می‌ترسیدند. چرایی این پدیده‌ها و نداشتن توجیه مناسب برای آنها، باعث به‌وجود آمدن اساطیر، افسانه‌ها و بسیاری از باورهای خرافی در بین آنها شده است.
۳. پناه‌جویی انسان گذشته به جادو، ستاره‌شناسی، پیشگویی، علوم غریبه و ... نشان می‌دهد بشر در گذشته در پی یافتن جوابی برای مجهولات و سؤالات بی‌شمار خود بوده است؛ هرچند این پاسخ‌ها نادرست باشد.
۴. شاعران در گذشته با علم احکام نجوم، همانند بسیاری علوم دیگر، آشنایی کامل داشته و در اشعار خود غالباً از آنها به وفور بهره گرفته‌اند.
۵. اصطلاحات نجومی و باورهای عامیانه مربوط به آن باورها، دستمایه آفرینش مضامین شعری را در اختیار خواجه قرار داده و عرصه‌ای برای ارائه‌داشتن و فضل وی شده است.

منابع

- آسیموف، ایزاک (۱۳۷۴). *اساطیر و جهان*، ترجمه دکتر محمدرضا غفاری، چ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶). *فرهنگ‌نامه ادبی فارسی*، چ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمدبن احمد (۱۳۶۲). *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*، با تجدید نظر، تعلیقات و مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، تهران: بابک.
- حلبی، علی‌اصغر (۱۳۷۸). *سی قصیده از ناصر خسرو*، چ نهم، تهران: پیام نور.
- خواجه کرمانی، ابوالعطا کمال‌الدین محمودبن علی‌بن محمود (۱۳۷۰). *خمسه*، تصحیح سعید نیازکرمانی، چ اول، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان و مرکز کرمان‌شناسی.
- رضی، هاشم (۱۳۸۲). *گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان*، چ دوم، تهران: اساطیر.
- سرآمی، قدمعلی (۱۳۷۳). *از رنگ گل تا رنج خار*، چ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- شعربافیان، حمیدرضا (۱۳۸۳). *باورهای عامیانه در ایران (به گزارش سیاحان غربی)*، چ اول، بی‌جا: محقق.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷). *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*، ج ۲، چ اول، تهران: فردوس.
- غلامی، مجاهد و امیری خراسانی، احمد (۱۳۸۴). «باورهای خرافی و مرزبان نامه وراوینی»، *فرهنگ*، سال ۱۸، ۵۵ - ۴۴ - ۱۵.

- فضایلی، سودابه (۱۳۸۴). فرهنگ غریب، تهران: افکار و پژوهشکده مردم‌شناسی.
- ماسه، هانری (۱۳۵۵). معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، ۲ ج، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ماهیار، عباس (۱۳۸۲). شرح مشکلات خاقانی (دفتر یکم: از ثری تا ثریا)، ج اول، تهران: جام گل.
- مشکوه، فرزاد (۱۳۷۲). آسترولوژی یا نجوم احکامی، بی‌جا: مؤلف.
- مصفا، ابوالفضل (۱۳۶۶). فرهنگ اصطلاحات نجومی، چ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- نصیب، سید امیرعلی (۱۳۸۲-۱۳۸۱). «سفرنامه ابن بطوطه به روایت مردم‌شناسی»، کاوشنامه، سال سوم، ش ۵ و ۶.
- نیکنام، حسین میرزا و صرفی، محمدرضا (۱۳۸۱). «پیشگویی در شاهنامه»، مجله مطالعات ایرانی، سال اول، ش دوم، ۷۲-۱۵۳.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). نیرنگستان، تهران: جاویدان.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۳). شناخت اساطیر ایران، ترجمه و تألیف: محمدحسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹). فرهنگ اساطیر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، و سروش.
- بی‌نا، «نجوم در ایران باستان»، قابل دسترسی در پایگاه اینترنتی انجمن زرتشتیان: www.wzcoonline.com. (۱۳۸۷/۷/۲۵)